



پیغام عشق

قسمت پانصد و پنجاه و هفتم





به شهر یکتایی خوش آمدید

تابلوی اول: تا شهر یکتایی ۹۰ کیلومتر

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

کاری نداریم ای پدر، جز خدمت ساقی خود

ای ساقی افزون ده قدح، تا وارھیم از نیک و بد

نیک و بد! نیک و بد کردن رنج و محنت را به دنبال دارد. چرا؟ چون انسان در این لحظه می تواند انرژی آفرینندهی زندگی را یا در خدمت ساقی یعنی خدا به کار ببرد و اثری را برای بیداری انسان ها بیافریند و یا از برای بالا و پایین کردن همانیدگی ها استفاده کند. اگر از برای بالا و پایین کردن همانیدگی ها خرج کرد این یعنی نیک و بد کردن.

قرآن کریم، سورهی بلد (۹۰)، آیه ۴:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»

«که آدمی را در رنج و محنت بیافریده ایم.»

معنای دیگر آیه:

«آدمی در رنج و محنت من ذهنی آفریده شده است.»

تابلوی دوم: تا شهر یکتایی ۸۰ کیلومتر

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

هر آدمی را در جهان آورد حق در پیشه ای

در پیشه ای بی پیشگی کردست ما را نامزد



مقصود اصلی زندگی رها شدن ما از تعریف کردن خود با ذهن است. این عمل بی‌پیشگی نام دارد. اگر کسی به این پیشه آگاه نباشد خود را مشغول همانیدگی هرچه بیشتر، بهتر می‌کند و فکر می‌کند که خداوند بر او چیره و پیروز نخواهد شد. حال آن که خدا در این لحظه کاری ندارد جز آن که به مرکز ما چیره شود.

قرآن کریم، سوره‌ی بلد (۹۰)، آیه ۵:

«آیا می‌پندارد که کس بر او چیره نگردد؟»

«أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ»

معنای دیگر آیه:

«من ذهنی فکر می‌کند که خدا بر او چیره نمی‌شود.»

تابلوی سوم: تا شهر یکتایی ۷۰ کیلومتر

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

هر روز همچون ذره‌ها رقصان به پیش آن ضیا

هر شب مثال اختران طوافِ یارِ ماهِ خد

کسی که تسلیم خداوند باشد در این لحظه و اتفاق این لحظه را با فضاگشایی کامل در خود حل کند، او هم‌چون ذره‌ی نوری است که در پیش ضیا یا منبع نور یا خدا می‌رقصد. و یا هم‌چون ستارگان به گرد ماه طواف می‌کند. اما اگر تسلیمی و فضاگشایی‌ای در کار نباشد پس مالی فراوان را تباه می‌کند. مال فراوان همان قدرت فضاگشایی است.

قرآن کریم، سوره‌ی بلد (۹۰)، آیه ۶:

«يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا»



«می گوید: مالی فراوان را تباه کردم.»

معنای دیگر آیه:

«من ذهنی می گوید: هم هویت شدگی هایم رفت و تلف شد.»

تابلوی چهارم: تا شهر یکتایی ۶۰ کیلومتر

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

کاری ز ما گر خواهدی، زین باده ما را ندهدی

اندر سری کاین می رود، او کی فروشد یا خرد؟

اگر خداوند ما را آفریده بود که با همانیدگی ها مشغول شویم، پس چرا قدرت فضاگشایی و تبدیل شدن و به حضور رسیدن را به ما داده است؟ انسانی که از مقصود اصلی زندگی آگاه می شود، دیگر اگر بخواهد هم نمی تواند خود را با خرید و فروش همانیدگی ها مشغول کند.

آیا خدا فرم انسان را که از ابزارهای مهمی چون دو چشم و لب و زبان است، نیافریده تا عشق و یکتایی را در دیگران شناسایی کنیم؟ (حس یکی بودن)

قرآن کریم، سوره ی بلد (۹۰)، آیات ۸ و ۹:

«أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸)، وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ (۹)»

«آیا برای او دو چشم نیافریده ایم؟ (۸) و یک زبان و دو لب؟ (۹)»

معنای دیگر:

«زندگی به لحاظ عدم به ما دو چشم و یک زبان داده که البته ما از آن ها استفاده نمی کنیم.»



تابلوی پنجم: تا شهر یکتایی ۵۰ کیلومتر

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

سرمست کاری کی کند؟ مست آن کند که می کند

بادهی خدایی طی کند، هر دو جهان را تا صمد

بنده‌ای که از افسار همانیدگی آزاد شده باشد سرمست یا مست است. او در این لحظه هر کاری که فضای گشوده شده و باز شده بگوید انجام می‌دهد. چراکه می‌داند، فضاگشایی بادهی خدایی و یا به عبارتی طعامی است که در حالت اسارت ما در ذهن و یا قحطی به ما ارائه شده است. و با آن می‌توانیم به صمد یعنی به حالتی برسیم که همانیدگی‌ها نیازمند ما باشند نه این که ما نیازمند آن‌ها.

قرآن کریم، سوره‌ی بلد (۹۰)، آیه ۱۳:

«فَكُ رَقَبَةٌ»

«آزاد کردن بنده است.»

معنای دیگر:

«آزاد کردن بنده این است که خودمان را که بنده‌ی همانیدگی‌ها هستیم آزاد کنیم.»

قرآن کریم، سوره‌ی بلد (۹۰)، آیه ۱۴:

«أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ»

«یا طعام دادن در روز قحطی.»

معنای دیگر:



«ما در من ذهنی دچار قحطی می شویم، نمی توانیم غذای نور بخوریم. طعام در این جا غذای هشیاری و برکت است.»

تابلوی ششم: تا شهر یکتایی ۴۰ کیلومتر

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

مستی بادهی این جهان، چون شب بخسپی بگذرد

مستی سغراق احد با تو درآید در لحد

مستی همانیدگی ای که به دنبالش هستی تا به دستش بیاوری، تا یک شب نشده از سرت می پرد. ولی مستی رها شدن از

ذهن مثل این است که از جام بزرگی شراب بنوشی و رها شوی و حس رهایی تا لحظه‌ی به قبر رفتنت با تو باشد. آیا این

گذرگاه سختی نیست که انتخاب کنی، فضاگشایی یا فضا بندی؟ مستی همانیدگی یا مستی تبدیل شدن به حضور؟

قرآن کریم، سوره‌ی بلد (۹۰)، آیه ۱۰:

«وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»

«و دو راه پیش پایش ننهادیم؟»

معنای دیگر:

«دو راه پیش پای ماست راه حضور و راه من ذهنی. در این لحظه حق انتخاب داریم که برویم به من ذهنی و یا فضا را باز

کنیم و راه حضور را در پیش بگیریم.»

قرآن کریم، سوره‌ی بلد (۹۰)، آیه ۱۱:

«فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»

«و او در آن گذرگاه سخت قدم ننهاد.»



معنای دیگر:

«ما به عنوان انسان در این گذرگاه سخت، که رفتن از من ذهنی به فضای یکتایی است، قدم نمی گذاریم.»

قرآن کریم، سوره ی بلد (۹۰)، آیه ۱۲:

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ»

«و تو چه دانی که گذرگاه سخت چیست؟»

معنای دیگر:

«ما با من ذهنی نمی دانیم که گذرگاه سخت چیست.»

تابلوی هفتم: تا شهر یکتایی ۳۰ کیلومتر

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

آمد شرابی رایگان، زان رحمت، ای همسایگان

وان ساقیان چون دایگان شیرین و مشفق بر واد

ای همسایه، یعنی ای کسی که مثل من در ذهن هستی ولی داری تلاش می کنی تبدیل شوی، در این لحظه شراب رایگان دارد می آید. شراب رایگان انرژی تسلیم بودن و تبدیل شدن است. ما دیگر یتیم و مسکین خاک نشین نیستیم. گنج حضور با اشعار مولانا ساقی شده اند و برایمان هم چون دایه ی مهربانی شراب می ریزند.

قرآن کریم، سوره ی بلد (۹۰)، آیه ۱۵:

«يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ»

«خاصه به یتیمی که خویشاوند باشد.»



معنای دیگر:

«یتیم کسی است که پدرش مرده است. کسی که در این من ذهنی است یتیم است. خویشاوند ما یا همسایگان ما، انسان‌های دیگر هستند که در اتاق ذهن‌اند و در من ذهنی یتیم می‌باشند.»

قرآن کریم، سوره‌ی بلد (۹۰)، آیه ۱۶:

«أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ»

«یا به مسکینی خاک‌نشین.»

معنای دیگر:

«انسانی که در ذهنش، و همین گل و خاک همانیدگی‌ها زندگی می‌کند، ضعیف و محتاج است.»

تابلوی هشتم: تا شهر یکتایی ۲۰ کیلومتر

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

ای دل از این سرمست شو، هر جا روی، سرمست رو

تو دیگران را مست کن، تا او تو را دیگر دهد

من به لطف خدا در این لحظه درمقابل غرغر ذهن فضاگشایی می‌کنم تا سرمست شوم. من به لطف خدا درمقابل درد همانیدگی صبر می‌کنم. با این عملم خودبه‌خود به دیگران هم مستی یا به عبارتی صبر و بخشش را منتقل می‌کنم. هر چقدر بیشتر این کار را می‌کنم خدا بیشتر فضایم را باز می‌کند تا جایی که من از اهل سعادت می‌شوم.

قرآن کریم، سوره‌ی بلد (۹۰)، آیه ۱۷:



«ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»

«تا از کسانی باشد که ایمان آورده‌اند و یکدیگر را به صبر سفارش کرده‌اند و به بخشایش.»

معنای دیگر:

«انسانی که صبر و حضور داشته باشد، دیگران را نیز به صبر دعوت می‌کند. کسی که خودش بخشنده باشد، دیگران را نیز

به بخشایش دعوت می‌کند.»

قرآن کریم، سوره‌ی بلد (۹۰)، آیه ۱۸:

«أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ»

«اینان اهل سعادتند.»

معنای دیگر:

«کسانی که مست زندگی می‌شوند و دیگران را نیز مست می‌کنند، سعادت‌مند هستند.»

تابلوی نهم: تا شهر یکتایی ۱۰ کیلومتر

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

هر جا که بینی شاهی، چون آینه پیشش نشین

هر جا که بینی ناخوشی، آینه درکش در نمد



با دوست معنوی ای که فضا باز می کند و فقط روی خودش تمرکز دارد مراوده کن. ولی در عوض اگر کسی را دیدی که اسیر ذهنش هست، آرام با فضاگشایی بی آن که گیر کنی به او از کنارش بگذر و آینه‌ی مرکزت را پنهان کن. او آموزه‌های مولانا را انکار خواهد کرد و در آتش هجوم فکرها غرق است.

قرآن کریم، سوره‌ی بلد (۹۰)، آیه ۱۹:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ»

«و کسانی که به آیات ما کافرند اهل شقاوت‌اند.»

معنای دیگر:

«کسانی که در من ذهنی‌اند اهل شقاوت‌اند.»

قرآن کریم، سوره‌ی بلد (۹۰)، آیه ۲۰:

«عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ»

«نصیب آن‌هاست آتشی که از هر سو سرش پوشیده (درب‌گیرنده) است.»

معنای دیگر:

«آتش من ذهنی و دردهایش درب‌گیرنده است.»

تابلوی دهم: تا شهر یکتایی ۵ کیلومتر

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

می‌گرد گرد شهر خوش، با شاهدان در کشمکش

می‌خوان تو لا اقسیم نهان، تا حبذا هذا البلد



شادمان اطراف این غزل بچرخ و تکرارش کن. تا شهر یکتایی تنها پنج کیلومتر مانده است. نهانی شهادت می‌دهم که هنگامی که به شهر یکتایی برسی از شادی رهایی از همانیدگی‌ها و دیگر بالا و پایین نشدن خواهی گفت:

شادا این شهری که من به آن رسیدم.

قرآن کریم، سوره‌ی بلد (۹۰)، آیه ۱:

«لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ»

«قسم به این شهر.»

معنای دیگر:

«در این جا منظور از شهر، فضای یکتایی است.»

تابلوی یازدهم: به شهر یکتایی خوش آمدید

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

چون خیره شد زین می سرم، خامش کنم، خشک آورم

لطف و کرم را نشمرم، کان درنیاید در عدد

اکنون تو دیگر در این شهر سُکنا گزیده‌ای و حرفی برای گفتن نمانده است. اگر لطف و کرم خدا نبود این متن هیچ‌گونه نوشته نمی‌شد. اصلاً می‌گویم بیا این حرف را هم نزنم تنها از بودن با خدا و سکنی گرفتن در این شهر لذت ببریم.

قرآن کریم، سوره‌ی بلد (۹۰)، آیه ۲:

«وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ»

«و تو در این شهر سُکنا گرفته‌ای.»



معنای دیگر:

«انسان‌ها در شهر یکتایی سُکنا گزیده‌اند.»

پس کلید این شهر یکتایی تقدیم به تو که در آن سُکنی گزیده‌ای.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۷

بی‌کلید، این در گشادن راه نیست

بی‌طلب، نان سنّتِ الله نیست

پویا - آلمان



به نام خدا

با تکرار ابیات مولانا به چشمان سرمهٔ عدم بکشیم، تا با نور ذوالجلال از نقش و ناموس من ذهنی که ابروی مصنوعی و حیثیت بدلی است خلاص شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۷۳

آن منی و هستیت باشد حلال

که درو بینی صفات ذوالجلال

زندگی هدیه‌ای است که به ما عطا شده است و با شکر و رضا و اجرای قانون جبران آن را حلال می‌کنیم. با فضاگشایی و صبر، جان ما با صفات جانان آرام می‌گیرد و نرم و لطیف می‌شویم، پس چرا با خشم و ترس و حرص و تخریب دیگران، جسم خود را بیمار کنیم و دم او را که به ما جان تازه می‌دهد حرام کنیم؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۶۹۹

هر جا که این جمالست، داد و ستد حلالست

وان جا که ذوالجلالست من دم زدن نتانم

وقتی درمقابل هر اتفاقی و هر آدمی فضا باز کنیم جان ما به جمال او زنده می‌شود و دیگر با من ذهنی حرف نمی‌زنیم، و عشق و خرد زندگی را دادوستد می‌کنیم. و دیگر حرص، حسادت، رنجش، توقع، کمال طلبی و حس انتقام‌جویی من ذهنی تأثیری بر کار و پیشهٔ ما نمی‌گذارد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۴

صبر کن با فقر و بگذار این مال

زانکه در فقرست نور ذوالجلال



فقر به همانیدگی‌ها بسیار صبر می‌خواهد تا من‌ذهنی ملول و ناراضی را بشناسیم و به‌سوی اسفل‌السافلین که جهنم و تاریکی‌ست نرویم، وقتی درونمان را از سیاهی همانیدگی‌ها مثل ترس و خشم و کینه و غیره با جاروی اَللّٰه خالی کنیم پُر از نور روشن زندگی می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۴۱

تا نخوانی لا و اَللّٰه را

در نیابی مَنهَجِ این راه را

*منهَج: راه روشن

تا کامل مرکزمان را از هرچه غیر خداست پاک نکنیم راه روشن زندگی را پیدا نمی‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۵۳

زآنکه درویشان، و رای ملک و مال

روزی دارند ژرف، از ذوالجَلال

درویش انسانی‌ست که مرکزش را از همانیدگی‌ها جارو کرده و به نور معرفت رسیده است و فقر و بی‌نیازی از چیزهای دنیا را فخر می‌داند، و به‌جای حرص‌ورزی به ملک و مال دنیا، غرق رحمت ذوالجَلال شده، و از آرامش، شادی بی‌سبب و فراوانی خدا بهره می‌برد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۳۸

نامِ حَقِّم بست، نئی آن رای تو

نامِ حق را دام کردی، وای تو



وای بر کافری که خدا را در نام و تصویر ذهنی مصادره و تأویل می‌کند، و به‌جای زنده شدن به حق، با رأی و منطق مُستتهانش می‌خواهد مردم را به بیشتر کردن همانیدگی‌ها قانع کند، این عمل دامی‌ست که برای خود می‌گستراند.

*تأویل: توجیه کردن من‌ذهنی

*مُستتهان: ذلیل

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۷۹

تا هوا تازه‌ست، ایمان تازه نیست

کین هوا، جز قفلِ آن دروازه نیست

من‌ذهنی از دردها و هواهای نفسانی عبرت نمی‌گیرد و فضا را باز نمی‌کند تا ایمانش تازه شود، برعکس با مقاومت و قضاوت می‌خواهد هوا و خواسته‌های نفسانی را تازه کند و مثل مگس بر روی همانیدگی‌ها بشیند و از آن‌ها شیرۀ زندگی بکشد، این کارافزایی من‌ذهنی قلبی به درگاه ذوالجلال می‌زند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۳

نقش من از چشم تو آواز داد

که منم تو، تو منی در اتحاد

عشق یعنی وحدت و یکی بودن با تمام باشنده‌های هستی، اگر با نقش‌های زن، مرد، رئیس، کارگر، پول‌دار و ندار و یا حتی پدر و مادر و فرزند و همسر همانیده نشویم، چشم عدم‌بین ما باز می‌شود و خدا را در هر باشنده‌ای می‌بینیم، و عشق در ما می‌جوشد و آواز زندگی را سر می‌دهیم.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۸۷

آن تقاضای دو چشم دل شناس

کو همی جوید ضیای بی قیاس

*ضیا: نور

چشم‌هایی که با نور خدا می‌بیند قیاس و قضاوت نمی‌کند، زشت و زیبا و خوب و بد نمی‌کند زیرا می‌داند که تدبیر من‌ذهنی به تقدیر خداوند نمی‌رسد، او هر لحظه برای عبور از وضعیت‌های زندگی با خضوع و بندگی و اضطرار و تقاضا به درگاه ذوالجلال می‌نشیند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

جز خضوع و بندگی و اضطرار

اندرین حضرت ندارد اعتبار

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸

چشم من چون سُرْمه دید از ذوالجلال

خانه هستی است نه خانه خیال

وقتی نور ذوالجلال به چشم‌های ما سُرْمه می‌کشد ما را از خانه خیالی و توهمات من‌ذهنی بیرون می‌آورد تا به خانه هستی و حقیقت وجودی انسان که عدم است پناه ببریم، و از امنیت و هدایت و قدرت و خرد زندگی بهره‌مند شویم هر چند که من‌ذهنی از عدم می‌ترسد و آن را خیالی بیپه‌وده می‌پندارد.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۱

یک حکایت بشنو ای گوهرشناس

تا بدانی تو عیان را از قیاس

مولانا حکایت و گوهرهای زیادی از دریای خردش برای حقیقت وجود انسان که گوهرشناس است آورده است، باشد که با سُرْمه نور ذوالجلال حقیقت عدم را که عیان است ببینیم و با عینک رنگی همانیدگی‌ها آن را قیاس نکنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۲۹

گر به فقر و صدق پیش آیی به راه عاشقان

شمس تبریزی تو را هم صحبت مردان کند

شمس نماد نور ذوالجلال و تبریز نماد فضای یکتایی است، اگر ما فضاگشایی کنیم و صادق باشیم، در راه عاشقان خدا به سوی فضای یکتایی پیشی می‌گیریم و فقر به همانیدگی را افتخار خود می‌دانیم و جز با بزرگان و انسان‌های زنده به حضور هم صحبتی نمی‌گزینیم.

با قدردانی از برنامه انسان‌ساز گنج حضور و عاشقان ذوالجلال 🙏

دیبا از کرج



باسلام

امیر دل فرمان می دهد و من، استغفار می کنم و به خانه باز می گردم. به خانه باز می گردم. به سرای آرامش و عدم درونم. باز می گردم، به صلح، به آشتی، به فضای همه‌ی امکانات و از آن جا می آفرینم، باز می گردم به امنیت. به قدرت و خرد الهی ام، سپاسگزارم که مرا به سوی فراوانی و رواداشت و کوثر و گرامی ترین حالت درونم هدایت می کنی. به شادی درونم باز می گردم. به یکتایی و عشق، و توشه‌ی راهم سکوت است و فضاگشایی و صبر، شکر و پرهیز و مداومت، تعهد و هماهنگی و تمرین و تکرار و اجرای قانون جبران، تا هنگامی که برسم به سرزمین سکون، و آن وقت روان شوم به حرکت عشق، و از نان و جامه بیزاری بگیرم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۰۲

امیر دل همی گوید تو را: گر تو دلی داری

که عاشق باش تا گیری ز نان و جامه بیزاری

همراهانم را، بزرگان را رها نمی کنم، و چشم از آن‌ها بر نمی دارم در این بیابان، که غول فریب بسیار است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۵

هر که را دیو از کریمان وا بُرد

بی گسش یابد، سرش را او خورد

دستم را از دستشان بیرون نمی آورم تا جایی که بگویند حالا دیگر تنها برو، برو و یکتایی را تجربه کن فقط تو باش و او، آرام آرام خودت را بیان کن.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۰

لی مَعِ اللَّهِ وقت بود آن دم مرا

لا يَسَعُ فِيهِ نَبِيٌّ مُجْتَبِي

نترس، کفش‌هایت را هم از پایت بیرون آور و به سرزمین یکتایی برو،

قرآن کریم، سوره طه (۲۰)، آیه ۱۲

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.»

«منم پروردگار تو، پس کفش خود [همه‌ی علایق و همانیدگی‌هایت] را از پایت بیفکن، زیرا تو در وادی مقدس طوی

هستی [در مقام قرب ما].»

حتی آن همانیدگی که فکر می‌کنی خیلی لازمش داری را هم ببنداز، در این فضا نیازی به آن ندار. نترس! آن‌جا همه‌چیز هست، آن‌جا فضای همه‌ی امکانات است، می‌توانی هر وقت لازم داشتی بهترینش را انتخاب کنی و بیافرینی، یعنی خود زندگی در اختیارت می‌گذارد. پس هیچ عقل و خرد ذهنی را با خود نبر. و من این لحظه باز می‌گردم و برای همیشه آن‌جا می‌مانم. مسئولیت این بازگشت صددرصد با من است. از دیدن منظره‌ی اشتباهات گذشته‌ام ناامید و نگران نمی‌شوم، و درد آگاهانه را به جان می‌خرم. و حالا در راه بازگشت هستیم. هنوز گندم‌هایم آرد نشده، هنوز در شب ذهنم و هر چند نشانه‌های روز را می‌بینم ولی روز کاملاً بالا نیامده، پس در این تاریکی گندم‌هایم را از آسیای مولانا، جای دیگری نمی‌برم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۰۲

گرت نَبُودَ شَبِي نوبت، مَبَرَّ گندم ازین طاحون

که بسیار آسیا بینی که نَبُودَ جَوِي او جاری



*طاحون: آسیا، آسیاب

دیوان حافظ، غزل ۱۷۸

صوفیان واستدند از گرو می همه رخت

دلق ما بود که در خانه خمار بماند

در این آسیا می مانم، اگر بتوانم خدمتی می کنم و از آرد شدن گندم دیگران لذت می برم. و روا می دارم که آسیاب به نوبت باشد. به نوبت قضا و کن فکان زندگی. عجله نمی کنم، می مانم تا همه ی گندم هایم آرد شود.

شاید هم نوبتم رسیده، اما گندم هایم فراوان است! پس بمان تا همه اش آرد شود. گندم آرد نشده به درد زندگی نمی خورد. و نمی توان با آن نان هشیاری پخت. پس بمان تا هشیاری درون گندم هایم آزاد شود، و آماده ی پختن نان حضورت باش. به خانه باز می گردم اما این بار از راه مستقیم و نزدیکترین راه برمی گردم. چون زندگی هدایت می کند از فضای گشوده ی دل من:

قرآن کریم، سوره ی حمد (۱)، آیه ۶

« اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. »

« تو ما را به راه راست هدایت فرما. »

اگر الان در این سوی دلت هنوز شب هست ناامید نباش، آن سوی دلت روز است و خورشید هشیاری می درخشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۰۲

همه روی زمین نبود، حریف آفتاب و مه

به شب پُشت زمین روشن شود، روی زمین تاری



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۰۲

شبِ این، روزِ آن باشد، فِراقِ آن، وصالِ این

قَدح در دور می‌گردد، زِ صِحَّتِها و بیماری

از دور فکرهایت که در آیی زمین دلت مسطح می‌شود و هموار، آن وقت نور همه جایش را فرا می‌گیرد. روزی می‌شود بی غروب.

قرآن کریم، سوره نازعات (۷۹)، آیه ۳۰

« وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا »

« و زمین را پس از آن بگسترانید. »

با عشق و احترام و سپاس فاطمه



به نام خدا

با سلام خدمت استاد عزیز و گنج حضوری‌های جان

قانون نظم و ترتیب.....

یادم هست همیشه مادرم بعد از خوردن هر چیز جارو نپتونش به راه بود و همیشه منزلش پاکیزه بود و کمتر احتیاج پیدا می‌کرد از جاروبرقی استفاده کند، مگر بخواهد کُلی، یعنی جاهایی را که جارودستی نمی‌توانست تمیز کند، مثل پشت مبل‌ها و کمد و غیره از جاروبرقی استفاده می‌کرد، برای همین موقع استفاده از جاروبرقی جاهایی که با جاروی دستی تمیز شده بود کمتر زمان صرف آن جا می‌کرد که تمیز کنه.

درست همانند روح ما اگر بخواهیم تشبیه کنیم متوجه می‌شویم، کسانی که به‌طور مرتب ناظر بر اعمالشان هستند، مانند آن جارودستی مرتب مرکزشان را پاکیزه نگاه می‌دارند و درونشان قاعدتاً همیشه تمیز است، دیگر اگر مهمان سرزده‌ای، یعنی اتفاقات، بیایند، نمی‌ترسند و هراسان نمی‌شوند و به‌راحتی پذیرایی آن مهمان ناخوانده، یعنی آن اتفاق می‌شوند و به‌راحتی از عهده آن پیشامد به‌وجود آمده برمی‌آیند.

اما زمان‌هایی هم هست که خود خداوند به یاری او می‌رود و دست اون انسانی که فضاگشایی کرده را می‌گیرد و یاری‌اش می‌کند، مانند آن جاروبرقی کُلی کمک می‌کند و تمام منزل یعنی مرکز ما را پاک خواهد کرد، آن موقع است که ما می‌شویم وزیر شاه، حضور ناظر، عدم، قرین او.

اما زمانی که ما به خودمان حتی زحمت یک جارودستی را یعنی سعی در پاکیزه کردن مرکزمان را ندهیم و تلاشی برای از دست دادن همانیدگی‌ها نکنیم، یعنی حضور ناظر بر اعمالمان نباشیم، حتی جاروبرقی هم بکشیم خیلی بد و ناجور، جارو می‌زنیم، چه بسا بعضی جاها رو نمی‌زنیم و فقط آن جاهایی که در نظر دیگران دیده می‌شود را تمیز می‌کنیم، در نتیجه گرد و غبار و آشغال‌ها، یعنی همانیدگی‌ها کاملاً از منزل و درونمان خارج نشده با کثیفی اُنس می‌گیریم. و اگر مهمانی سرزده که منظور همان اتفاقات هستند به منزل ما بیایند خیلی شاک می‌شویم که چرا مهمان می‌آید؟ یا چرا



سرزده آمده؟ و خیلی چراهای دیگر ایجاد می‌کنیم؟؟؟؟ و نمی‌پذیریم و همان قانون ستیزه‌ذهنی را اجرا می‌کنیم که بسیار تخریب‌کننده و آسیب‌زننده است، و به‌جای این که از قانون خداوند پیروی کنیم از قانون شیطان و ذهن پیروی می‌کنیم.

خداوند دوست ندارد مرکز ما که خانه‌خودش است را ناپاک و آلوده ببیند و اگر ما کاری انجام ندهیم این بار خودش جاروبرقی می‌کشد و گرد و غبار را پاک می‌کند، و آن‌ها را با اتفاقات سنگین و گاهی با درد برای ما ایجاد خواهد کرد، تا بلکه بیدار شویم. و اگر از این خوابِ ذهن بیدار نشویم، در آخر جاروبرقی و خاک‌ها را بر سر ما می‌ریزد و سر ما را می‌شکند و ما رو خونین و خاکی تنها رها می‌کند تا ما بلکه به خودمان آییم، که ای کاش به این حالت هیچ‌کس نرسد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۶۸

جُز توکُلِّ، جز که تسلیمِ تمام

در غم و راحت، همه مکرست و دام

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۰۴

قاطعُ الأسباب و لشکرهایِ مرگ

هم‌چو دی آید به قطع شاخ و برگ

با تشکر و احترام

حداد هستم از کرج



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com